حق حق حق

بسم الله الرحمن الرحیم

در لطیفه پنجم هم کتاب لطائف اشرفی حضرت سید محمد اشرف جهانگیر قدس سره شرح
اصطلاحات و اسرار صوفیه که بالفاظ ظاهر سفته نوشته اند نقل آن کرده می آید تا تطبیق
لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده بموقف مقصد بسرعت برسد بالنبی و آله الارشد

الف کلیسا عالم حیوانی را گویند چلیپا عالم طبایع را گویند ترسا معانی و حقائق را گویند
وقتیکه دقیق در دقیق باشد لقا ظهور معشوق است چنانکه عاشق را یقین حاصل گردد که اوست وفا
عنایت ازلی را گویند بواسطه عمل خیر و اجتناب از شر شب یلدا نهایت الوان را گویند که سواد اعظم است
نما عشرت یافتن را گویند چشم شهلا ظاهر کردن احوال و کرامات و علوم مرتبه سالک است و بجز او
و شهرت ازین مقام خیزد و این از مکر و استدراج خالی کم باشد محب صاحب محبت را
گویند عام تر از آنکه طلب مقارن آن باشد یا نه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد محبوب
حق تعالی را گویند وقتی که مستغنی از دوستی داشت او را مطلقاً بی قیدی طلب جستن حق را
گویند عام از آنکه دوست دارند یا نه بیشتر از عبدیت و معبودیت بود طالب جوینده حق است
از راه عبودیت و محبت کمال نه از روی دوستی مطلوب حق است وقتیکه جوینده عام تر از آن باشد
که بدوستی منسوب بود فریب استدراج الهی را گویند حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق
باز دارد بنوعی از انواع از جهت عاشق نقاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بحکم
ارادت معشوق طرب انس با حق تعالی و سرور دل در آن شراب غلبات عشق بود با وجود اعمالی که
مستوجب ملامت باشد درین اهل کمال را بود که اخص اند در نهایت سلوک مست خراب
استغراق بود و نظر داشتن بر استغراق خود کباب پرورش دل ست در تجلیات شب عالم غیب بود

قبیل عالم جبروت در این عالم خطی ست همت میان وجود و عدم قبیل میان خلق و امر قبیل میان
عالم ربوبیت و عبودیت مطرب آگاهننده بود لب کلام را گویند غبغب اقتران ملاحظه و لذت عالم
بود شباب سرعت سیر بود بی شعوری از معرفت دقائق مقامات و این هر چه بحکم جذبه بود و چه بحکم سلوک
در اعمال و ریاضات و تصفیه پاک بود سخن خوب اشارت واضح در باده و غیر باده خواب فنای اختیاری بود و
محبت و دوستی بود بی سببی و علاقه و بی محرک بحق سبحانه و تعالی ملاحت بی نهایتی کمالات الهی بود که
هیچکس به نهایت آن نرسد تا مطمئن نشود نظر آفت ظهور انوار است از حضرت الهی در باده شوخی
کثرت التفات بود غارت جذبه الهی بود دوست شیفته محبت الهی بود قاست سزاوار پرستش
بود که جز حق را این سزاوار نیست چشم مست سر کردن الهی بود بر تقصیر و خورده که از سالک در وجود
آید و جز او چنانکه هیچکس را اطلاع نیفتد و آن عفو بود عشرت لذت ست با حق سبحانه و شعور آگاهی از
لذت خرابات خرابی بود بت مقصود و مطلوب بود عبادت اجتهاد سالک بود زکوة ترک ایثار
بود و تصفیه هم طامات معارف بود دست صفت قدرت بود انگشت صفت احاطت بود سلطنت
هیئت عالم الهیت بر صفت ربوبیت محنت الم بود که از سبب معشوق بعاشق رسد اختیاری و غیر
اختیاری راحت وجود امری بود که موافق ارادت دل باشد رویت عدم قدرت از اداء
عبودیت کبر الخضر سعادت خواندن ازلی شقاوت راندن ازلی غیبت مقام اثنینیت بود (ج) حج سلوک
الی الله بود تاراج سلب اختیار سالک در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی رنج وجود امری را
گویند (ح) قدح وقت را گویند صلح قبول اعمال و عبادات و وسایل قرب صبح طلوع وقت
و احوال بود که بر خلاف ارادت دل بود (خ) رخ تجلیات محض را گویند فرخ محل لذات
زبان تلخ امری را گویند که موافق طبع سالک نباشد سبب رنج عدم لذت از مشاهده چاه زنخ مشکلات
اسرار مشاهده (دال) ساعد صفت قدرت و قوت را گویند قد استوار الهی بود خد حالتی باشد که بعد

فراق ظاهر گردد باعث طلب بود فریاد ذکر جهر را گویند حیرت حالتی بود که از محبت طاری شود که طاقت
حمل آن نبود محب را شاهد تجلی حق باشد عید مقام جمع را گویند زهد اعراض از زیادتی و
فضولی بود بالا مقام گشتن موهوبات را گویند دراز قهر میل با اصل خود است یا وجود علم و
آگاهی از یافت لذت و دریافت مقصد سر جذبه الهی بود که گاه سلوک برو مقدم بود یا عکس
مکر خورد دادن معشوق ست عاشق را گاه بطریق لطف و موافقت گاه بطریق قهر و مخالفت
جور باز داشتن سالک بود از عروج امر ارادت الهی مسالک جاری داشتن است بر سالک
تکبر بے نیازی ست از اعمال سالک را شهر وجود مطلق بود در طاعت بود یار صفت الهی را
گویند که نور نسبت کافه موجودات را هیچ رسم موافق تر ازین نیست سالک را چه کلمهٔ توحید
وا براست غمگسار صفت رحمانی بود که شمولی و عمولی دارد غمخوار صفت رحیمی حق بود که خصوصیت
دارد دلدار صفت باسطی را گویند مهر روحیت در دل دلبر صفت قابضی بود باندوه و محنت
در دل شیر صفت ارادت الهی بود دور هدایت سلوک بود خمار رجعت از مقام
وصول بقهریه بطریق انقطاع شب قدر بقا سالک بود در عین استهلاک بوجود حق تعالی
کفر تاریکی عالم و تفرقه بود دیر عالم انسانی کافر صاحب اعمال تاثیر مقام خمور بهار
مقام علم گلزار مقام کشف اسرار مطلقا بهرچه اطلاق کنند بآن اضافت کرده باشد
و بآن یار خوانند ابر حجابی که سبب وصول بود و حصول شهود بواسطهٔ اجتهاد که بنماید
جویبار مجازی عبودیت بود نالهٔ زار جستن محبت نالهٔ زیر الطاف محبوب محب را
گویند گوهر سخن اشارت واضح باشد سخن چون گوهر اشارت مدرکه گشتار دریافت
اسرار دوام بود حضور مقام وحدت بود دشتر انسانیت را گویند قطار عبارت
از ریاضت بود گوهر معانی و صفات را گویند صبر قهر و مجبوری بود شفقت پیر الهی

کبر تسلط صفات قهر را گویند بر عاشق زنار قوت دادن معشوق ست عاشق را (ز) زار
ترک نیاز جذبهٔ الهی وقتیکه سلوک مقدم باشد و بزحمت و مجاهده بسیار کاری کشاده نشود
ناگاه جذبه در رسد و کرد آر او را قبول کند و باقی احوال او تمام کند بمقصد رساند
ناز قوت و ارادت معشوق ست عاشق را روز تتابع انوار نور وز مقام تفرقه لمناز
مطاوعت خط سبز عالم برزخ (س) مجلس ایات و اوقات حضور حق باشد ناقوس
یادکردن و ذکر مقام تفرقه بود نرگس نتیجهٔ عالم را گویند که در دل پیدا شود چشم نرگس
سر احوال و کمالات علوم مرتبه سالک چه از خود که مردم او را دانند که ولی ست ولیکن
او بخود بداند که ولی ست و ولایت خود را داند لیکن او را اندانند و این دو قدم از یک
جنس بود (ش) عیش دوام حضور ست و فراغت آن بتمامی قلاش معاشر و مباشر
اعمال ست چنانکه اقتضای احوال ست او با آتش ترک هم و ثواب است هم از معصیت
هم از عبادت در غلبه محبت دو شش صفت کبریا حق را گویند عالم ازل محل
تکثر اسماء بنا گوشش دقیق را گویند (ع) شمع نور اسد بود سماع مجلس گویند
قطع ترک الم (ف) لطف پرورش عاشق را گویند زلف مثبت هویت را گویند
تاب زلف اسرار الهی بود پیچ زلف اشکال الهی بود رقت طلب معشوق مر عاشق را
گویند علت شهوات نفس است و هر چه در آن نفس را حظی بود (ق) عشق محبت مفرط را
گویند معشوق حق تعالی بود وقتیکه طالب بجد تمام جوید از آنجهت که مستحق دوستی است
من جمیع الوجوه عاشق جوینده حق را گویند شوق انزعاج در طلب حق بعد از آن که
یافت و یار و زمان فقدان بشرط آنکه اگر در نیابد معشوق انزعاج ساکن شود و لیکن عشق
همچنان باشد باقی از دوام یافت نقصان نپذیرد بلکه زیاده شود و در عشق اشتیاق کمال

امزعاج در سبیل کلی وطلب تمام وعشق مدام بطریق یافت ونایافت یکسان بود فراق غیبت را گویند
فرق صفت حیات را گویند دگر [illegible] شنگ احکام طوالع ولوامع انوارست از حضرت
اسد در مادهٔ شوخی جنگ امتحانات الٰهی را گویند بانواع بلاهای ظاهری وباطنی سیبان
باریک حجاب وجود سالک وقتیکه حجاب دیگر نمانده باشد دل میل رجوع بود باصل
خود بے شعور وآگاهی از اصل ومقصد همچون رجوع طبیعت چون جمادات بطالع اربعه
که بے اختیار مائل اند اصل را وهمچو رجوع عناصر باصل اعمال متابعت اوامر است میل
دوستی حق بود با وجود طلب وصد تمام جمال ظاهر کردن کمالات معشوق است جهت زیادت
رغبت وطلب جلال ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت استغنا از عاشق ونفی غرور
عاشق واثبات بیچارگی او وبزرگی معشوق شکل وجود حق تعالی را گویند شمائل امتزاج
جمالیات وجلالیات وسرعت روا کردن عقل عالم تمیز را گویند وصال مقام وحدت
را گویند مع السیر او هم اکاهل بطی السیر بود این گاه باشد که سبب دانستن طریق باشد
سالک را وکمال سالک باشد و همچنین سیر الملک تکمل سیر این بود که بر جهت محتاج نبود
وگاه باشد که بسبب تقصیر سالک بود محل آرام وتکلیف بود نقل کشف معانی واسرار را گوید
سنبل غلبهٔ احوال ولی را گویند که فرح وترح باشد گل نتیجه عمل را گویند لب لعل
بطون کلام را گویند (هم) فهم آلت دریافتن را گویند رام محل تجلیات که از عالمیان
پوشیده بود حاکم اوامر شرع که بر سالک جاری دارند تظلم استعانت بردن ست بحضرت
الٰهی از شر شیطان ونفس اماره از تقصیر خود نسیم یاد یاد آوردن عنایت بود بام محل تجلیات را گویند چشم صفت بصیری
را گویند شراب خام عیش ممزوج را گویند جام احوال بود اسلام متابعت دین
بود واعمال متابعت دوام مقادیر بے اختیاری را گویند سلام درود ومحبت بود

پیام اوامر و نواهی که خلائق بآن امتثال نمایند غم هجر و اندوه و محنت و طلب معشوق را
گویند تسنیم تصفیهٔ ظاهری و باطنی بود چشم موقف بود خشم ظهور صفات قهری را گویند
بر خود ستم پرورش سالک دلون کین تسلط صفات قهری بود تاختن ایقان اتیان
الهی بود آستان اعمال و عبادات بود مهربان صفت ربوبیت را گویند جانان صفت
قیومی که جمله موجودات قیام بدو دارد و اگر ازو ضابطه بموجودات پیوسته نشود قیام عالم
ممکن نبود دین اعتقادی را گویند که از مقام تفرقه سر برزند بیابان وقایع طریق
را گویند فروختن ترک تدبیر و اجتهاد بود گرو کردن تسلیم وجود است بحکم تقادیر و ترک
تدبیر و اجتهاد و بدل کردن عدل بود از جیبی بجیبی و غیر صفح با غیر صفح در باختن
محو کردن احوال ماضیه از نظر باطن ترک کردن قطع امال از هر چیزی خاستن
قصد و عزیمت بود نشستن سکینه بود رفتن عروج بود از عالم سفلی بعلوی آمدن
رجعت بود بعالم بشریه از عالم ارواح یا از استغراق و سکر درون عالم ملکوت بود بیرون
عالم ملک تابستان مقام معرفت بود زمستان مقام کشف بود بستان محل
گشادگی ای صفت بساطت عام تر از انکه مخصوص بود ریحان نوری بود که از
غایت تصفیه و ریاضت حصول شده بود باران نزول رحمت بود آب روان فرح
دل بود پای کوفتن تواجد دست زدن محافظ و مراقب اوقات بود چهره گلگونه
تجلیات که در غیر ماده بود در خواب و یا بیداری یا بعالم بیخودی لب شکرین کلام
منزل که انبیا را بواسطهٔ ملک و اولیا را بواسطه تصفیه باشد لب شیرین کلام بی واسطه
بشرط ادراک و شعور دهان صفت متکلمی دهان شیرین صفت متکلمی بطریق تقدس
خارج از فهم و وهم انسانی سخن اشارت و انتباه الهی بود سخن شیرین طلقات

الهی بود انبیارا بواسطه وحی و اولیارا بواسطه الهام (درّ سخن) مکاشفات و اسرار و اشارات
الهی در ماده و غیر ماده محسوس و معقول گوهر سخن اشارت واضح را گویند در ماده و غیر
ماده معقول و محسوس زبان اسرار الهی بود زبان شیرین امرے را گویند که
موافق تقدیر باشد میان سابقه که درمیان طالب و مطلوب مانده باشد از سیر
و مقام حجاب موی میان نظر سالک به قطع محبت از خود و غیره حسین جمعیت کمال
معشوقست سلطان جریان احوال بر عاشق چنانچه عادت اوست هجران التفات
بغیر حق از درون و برون پیر مغان اشارت به مرشد محقق کلبهٔ احزان وقت حزن بود
میدان مقام شهوت را گویند چوگان تقدیر جمیع امور بطریق صبر و قهر
فغان ظاهر کردن احوال درون مردن طرف دور اندکی از حضرت حق
ساربان راه نمای بود ایمان مقدار و آتش بود حسن جمعیت کمالات را گویند
(دوام) آرزو میل است باصل خود باندک آگاهی و علم بعضے از اصل و مقصد گیسو طریق
طلب را گویند سر و علو مرتبه بود کمان ابرو عرض سقوط بر سالک بسبب تقصیر
و باز بحکم عنایت ساقط ناکردن از درجه مقام جفت ابرو سقوط سالک از درجه مقام بسبب
کردن تقصیر و باز تصعد او بحکم جذبه و عنایت و بمقامی و درجه که بود طاق ابرو اهمال کردن
است در سقوط سالک از درجه و مقام بسبب تقصیر گذاشتن را و ران نشو ترقی بود شست شیخ
برداشتن خردها را گویند که از تقصیر در وجود آمده بود و صفای حضور عاشق و معشوق
جستجو خردها کردی را گویند از هر طرف که باشد گفتگو کتاب محبت انگیز باز و اهمال
شیب است (ه) کرشمه التفات بود شیوه اندک جذبه الهی که گاه باشد و گاه نه
که موجب غرور و غفلت نه بود خانه خودی بود کنه ماهیت الهی بود برون از ادراک

کافهٔ عالمیان دستگاه حصول جمیع صفات کمال با وجود قدرت بر هر صفتی حجابه متصف
شدن به صفات کمالات دیباره اطلاع الٰهی بود قطره اهمال اعمال است هر سالک را
سترگو چهرا حسکم حکمت الٰهی تبسر قطره اهمال ناکردن سالک سترگو چهرا چشم ابرو آنه
ستر کردن الٰهی تقصیرات سالک را از عین سالک لیکن آگاه کردن سالک را از تقصیر
که کرده باشد و از ان نیز که از غیر او ستر و عین معرفت بود شراب پخته
عیش صرف بود شراب خانه عالم ملکوت بود میخانه عالم لاهوت بود میکده
قدم مناجات بود خم خانه غلبات و مهبط غلبات که از عالم دل است ماده عشق
وقتیکه ضعیف بود درین عوام را نیز بود خبر اسرار و مقامات و احوال
بود که در سلوک از سالک پوشیده بود شبانگاه ملکه شدن احوال بود توبه باز
گشتن از چیزے ناقص بسوے کمال زکوٰة ترک و ایثار بود کعبه مقام وصول
خرقه صلاحیت را گویند و صورت سلامت سجاده سر باطن را گویند یعنی
هرچه نفس دران باشد لا اله نتیجه معارف بود که مشاهده کنند شگوفه علو همت بود
بنفشه تکیه را گویند که قوت ادراک دران نکنند ترانه آیین محبت را گویند
چهره تجلیات بود که قابل اطلاع سالک باشد خال سیاه عالم غیب خط سیاه غیب الغیب
سلسله اعتصام خلائق سینه صفت عالم الٰهیت را گویند حلیه ولایت بود که بهر نوع باشد
از اجتبا و اصطفا بوسه استعداد قبولی کیفیت کلام را علمی و عملی صوری و معنوی غمکده
مقام مستوری وده و دیده وجود مستعار بود آه علامت کمال عشق که زبان از بیان قاصر گردد
موانع که میان عاشق و معشوق بود دی مستوری تقدیس بری رد کردن اعمال عباد را
سرکشی مخالفت ارادت و مراد سالک بود توانائی صفت فاعل مختار را گویند تندی

صفت قهاری چنانکه مقتضای الهی بود توانگری حصول جمیع کمالات منوآری اطاعت و
استیلای الهی بود آشنائی تعلق و قید ربوبیت بمخلوقات کلیتاً و جزئیتاً چون تعلق
خالصه بمخلوقی بیگانگی اشتغال عالم اله که هیچ وجه مماثلت و مشابهت ندارد کوهی مقام عبادت
و لکشای صفت فتاحی در مقام آتش در دل جان افزای صفت باقی ابدی بود که
فنائی را بدو راه نبود هوی ظاهر هویت یعنی وجود که همه کس را معرفت او علم
حاصل است و باو راه نه پیشانی ظهور اسرار الهی چشم خماری ستر کردن تقصیر سالک
راگویند لیکن کشف آن بر ارباب کمال که ازو اکمل و اعلی و اجلی باشد خمی غلبات عشق
با وجود اعمال که مقارن سلامت باشد و این خواص را باشد ساقی شراب رساننده
بود یعنی مفیض اسرار الهی در دل صراحی مقام مستی فرو گرفتن عشق جمیع صفات
درونی و بیرونی را و آن سکر اول است نیم مستی آگاهی در استغراق و نظر داشتن
بر استغراق هشیاری افاقات از غلبهٔ عشق صفات درونی و بیرونی را و این صحو و ثبات
زندگی قطع نظر است از انواع اعمال در طاعت لاابالی باک نه داشتن از هر نوع که
باشد پیش آید گویند کند صبوحی محادثه راگویند عیوقی مسافرت راگویند
زردی صفت سلوک سرخی قوت سلوک سبزی کمال لطف راگویند باقی
کلها را قیاس کنند باین رنگها که گفته شد از هر قبیلی که باشد تاویل ازان گیرند
سپیدی یکرنگی راگویند بتوجه تمام کند کبودی تخلیط محبت راگویند بوی آگاهی
از ساعدات او پیوستگی دل راگویند نای پیغام محبوب روی مرات تجلیات
راگویند ماه روی تجلیات در ماده وقتیکه در خواب یا در حالت بیخودی باشد گوی
مجبوری و مقهوری سالک پیش چوگان تقدیر الهی بیماری قلق و انزعاج درونی راگویند

زندگی قبول واقبال است تندرستی برقرار ماندن دل را گویند افتادگی ظهور حالت را گویند خرابی تصرفات وتدبیرات عقل را گویند بیهوشی مقام طمش بود دیوانگی ظفر احکام عشق را گویند بدہوشی استهلاک ظاهری وباطنی بندگی مقام تکلیف آزادی مقام حیرت بی نوائی ناتوانی بود فقیری عدم اختیار که علم وعمل ازو مسلوب بود دوری شعور بمعارف کیفیات عالم تفرقه ودقائق آنرا گویند کاهلی بطی السیر بود یاری توجه خالص که از اعمال امید ثواب نداشته باشد سردی برودت نفس گرمی حرارت محبوب را گویند بیداری عالم صحو پاکبازی توجه خالص که از عمل نه ثواب خواہد نه علو مرتبه۔ انتهی۔

خاتمة الطبع

الحمد لله که رسالهٔ سماع مؤلفهٔ هادی طریقت ودین ورهنمای شریعت متین سالک جادهٔ طاعت خدا عاشق جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین جناب مولانا و مقتدانا حاجی حافظ محمود بخش صاحب چشتی صابری اکبرآبادی بصحت تمام باهتمام سید اسحاق علی وشیخ نصیر الدین احمد چشتی بتاریخ ۱۸ ماه ربیع الاول ۱۳۱۵ھ هجری نبوی در مطبع لامع النور شهر آگره محله گلاب خانه بزیور طبع مزین گشته مطبوع طبایع خلائق شد

تمت بالخیر

۸۴۹۸

اشتہار

مخدرات سراپردہ ہای قرآنی

چہ دلبرند کہ دل می برند پنہانی

عارفان اسرار معرفت الٰہی وطالبان آثار حقیقت رسالت پناہی کو مژدہ ہو کہ درین ایام سعادت التیام ایک کلام مجید بطرز جدید ہمارے مطبع مین زیر طبع ہے جسکی کہ فی زمانہ ہر اہل اسلام کو ازبس ضرورت ہے وہ یہ کہ متن مین عمدہ با محاورہ اُردو ترجمہ مولانا شاہ عبد القادر صاحب رحمۃ اللہ کا ہے اور حاشیہ پر تفسیر منحۃ الجلیل اُردو ترجمہ معالم التنزیل کا درج ہے جسکو اسوہ علماء زمان جناب مولانا ابفضل اولانا مولوی مفتی عزیز الرحمن صاحب دیوبندی نے عربی سے بالاستیعاب با محاورہ ترجمہ کیا ہے واضح ہو کہ تفسیر معالم التنزیل کو امام ہمام محی السنّت بغوی رحمۃ اللہ علیہ نے تصنیف کیا ہے حق یہ ہے کہ جو قول مصنف موصوف نے متعلق بہ تفسیر لکھے ہین وہ بسند متصل رسول مقبول صلعم سے روایت کئے ہین یا اقوال مفسرین معتبرین از صحابہ وتابعین وتبع تابعین وائمہ دین رضوان اللہ علیہم اجمعین سے نقل کئے ہین ناظر کو دیکھنے سے معلوم ہوگا کہ مصنف ممدوح نے کیسے کیسے مضامین جو کہ کلام الٰہی واحادیث نبوی سے متعلق ہین بیان فرمائے ہین یعنی جس آیت کا مذکور کسی طریق سے احادیث مین وارد ہے اوسکو اوسکے موقع مناسب پر ایسا صحیح نقل فرمایا ہے کہ جسکی تصدیق ملاحظہ قرآن مجید سے ہوگی قطع نظر علم تفسیر تو بنفسہ ایک مجموعہ علوم کا ہے کیونکہ اوس سے حالات امم ماضیہ وقصص عبرت افزا ورد مخالفین واحوال بعث ونشر وکوائف مختلفہ ونیز اختلاف ادیان وترکیب بدن وطب روحانی وعلامات کفر وایمان وعقائد واعمال وعبادت وریاضت وترغیب جنت

و ترہیب دوزخ وغیرہم خرد وکل معلوم ہوتے ہیں غرضکہ تفسیر ہذا فوائد حکمت وقواعد علوم ومنافع
اقسام سے پر ہے اسلیئے کہ علم تفسیر شرح اوس کلام پاک کی ہے جو اقصی الغایات عالم علوم اولین وآخرین کا علم
ہے چنانچہ خود خالق اکبر مالک جن وبشر ارشاد فرماتا ہے وان من شیٔ الا عندنا خزائنہ ولا رطب ولا
یابس الا فی کتاب مبین بندوں کو خدا سے ملانیوالا اور طالب حق کو باطل سے چھڑانیوالا اس سے زیادہ
کسی کا کلام نہیں کقولہ تعالی۔ ذلک الکتب لا ریب فیہ تدبیر معاش ومعاد میں بے بدل
تفریق امر معروف ونہی عن المنکر میں بے مثل نسخہ کیمیا ہے تو یہ ہے صحیفہ کاملہ بے بہا ہے تو یہ ہے الحق
اس بحر سے وہ جوہر لیان ہاتھ آتا ہے لاشک اس مخزن سے وہ گوہر ایقان نکلتا ہے کہ طالب صراط
مستقیم کو طلب جب دنیا وما فیہا سے مستغنی کرتا ہے ہو وانیکہ من لم یتغن بالقران فلیس منا
ایک اشارہ ہے غناء ظاہری وباطنی کا۔ غرضکہ شائقین تفاسیر وآثار وناظرین تواریخ واخبار
کو ایسا جامع نسخہ کہیں دستیاب ہوگا۔ بوجہ طوالت بسم اللہ کی تفسیر مع شرح لفظ آمین کے
علیحدہ لکھی جائیگی۔ ہر مہینے میں چار پارے انشاء اللہ تعالی شائع ہونگے قیمت چار پاروں کی
مع محصول ڈاک ایک روپیہ مقرر ہے جو صاحب خریدار ہوں اونکو مکمل کلام مجید لینا ہوگا
ورنہ درصورت نقص کلام الہی گناہ ناشناہی تیقن ہے۔ مشتریان کی خدمت میں عرض ہے
کہ وقت پہونچنے پیکٹ پاروں کے بعد ملاحظہ درصورت خلاف نمونہ ہونے کے واپس فرمادیں
فوراً اوسکا بدل ارسال ہوگا۔ دس جلد کے خریدار کو ایک جلد کمیشن میں دیجائیگی۔ دریافت طلب
امور کے لیئے جوابی کارڈ یا ٹکٹ آنا چاہیئے۔ ہفت سورہ جلی قلم مترجم محشی بتفسیر جلالین
اردو مع خواص وفوائد مثل رہائی محبوس وبازگشت مفرورین وبازیابی اشیای گم شدہ وکشادگی بخت دختر و
امراض چیچک ووبا وغیرہ وحصول زیارت حضرت رسول خدا صلعم ہر مسلمان کو اسکا رکھنا ضروریات سے ہے کاغذ ولایتی
۱۴ر اور دیسی ۱۲ر۔ تاریخ یوسفی اس میں حالات ریاست جاورہ وذکر جنگ ہلکر وانگریز وشورش